

در آمدی بر بازساخت جریان‌های کلامی

در حوزه قزوین عصر طهماسبی

رسول رضوی^۱
محمدسجاد رحمانی^۲

چکیده

قزوین عصر طهماسبی یکی از مراکز علمی اثرگذار در تاریخ کلام امامیه بوده و در اجتماعی شدن مباحث کلام نقش اصلی داشته است. به همین دلیل، پرداختن به این مسئله که زمینه‌های شکل‌گیری این حوزه چه بوده و کدام جریان‌های کلامی در این مرکز به فعالیت پرداخته‌اند، از سؤال‌های مهم در یافتن مسیر تطور مباحث اعتقادی در کلام امامیه است. این مقاله با استفاده از روش تاریخی — تحلیلی و بهره‌گرفتن از مطالعات کتابخانه‌ای، و با معرفی مقومات درونی و بیرونی این حوزه، به واکاوی جریان‌های کلامی موجود در حوزه قزوین طهماسبی پرداخته و به این نتیجه رسیده است که چهار جریان «فلسفی - کلامی»، «فقهی - کلامی»، «میان‌گرا» و «متصوفه» در این حوزه فعالیت جدی داشته و ضمن اثرگذاری در فرهنگ و سیاست عصر طهماسبی — که در تقرب اندیشه‌های کلامی به عرصه سیاسی، تأثیر قابل توجه کلام از مبانی فقهی و روایی، پررنگ‌تر شدن مباحث امامت خاصه با رویکرد برائتی و یکسان‌سازی جامعه از نظر مذهبی و شعاعی نمود یافت — در جریان‌های کلامی حوزه اصفهان نیز تأثیر گذار بوده‌اند.

واژه‌های کلیدی: کلام امامیه، شاه طهماسب، حوزه قزوین؛ جریان‌های کلامی.

۱. استاد گروه کلام دانشگاه قرآن و حدیث، رایانامه: razavi.r@chmail.ir

۲. دانشجوی دکتری کلام امامیه دانشگاه قرآن و حدیث، رایانامه: jabelgha@gmail.com

۱. مقدمه

در طول تاریخ کلام امامیه، جریان‌ها، مدارس، مکاتب و حوزه‌های کلامی متعددی با ویژگی‌های متفاوت و مختص به خود پدید آمده‌اند. تأسیس مدرسه یا حوزه در یک منطقه جغرافیایی یا یک شهر اعم از کلامی، فلسفی، عرفانی و غیره، در پرتو شرایط و زمینه‌های متعدد علمی، سیاسی و فرهنگی خاصی صورت می‌گیرد که بدون تحقق آنها، نمی‌توان فعالیت‌های علمی عالمان در یک شهر را در قالب حوزه یا مدرسه مطرح کرد. در همین راستا، بعد از مدرسه شیراز و نجف دوم و قبل از مدرسه اصفهان — که تقریباً مقارن با انتقال پایتخت دولت صفوی از تبریز به قزوین است — شهر قزوین بستر مباحثات و مناقشات کلامی جدی و حضور جریان‌های علمی قابل توجهی است که به لحاظ نگرش تاریخی در بستر کلام امامیه، در خور بررسی و بازاندیشی است. در این شهر به لحاظ کلامی و فلسفی، شاهد تکاپوی علمی برجسته و گسترده‌ای می‌باشیم که در اثر آن، جریان‌ها، آراء و کتب فراوانی پدید آمده‌اند. با توجه به مطلب فوق، مسأله تحقیق حاضر آن است که در این مرکز علمی نوپدید در قزوین عصر طهماسبی که قابلیت تبدیل به حوزه علمی بزرگی را داشت چه جریان‌های کلامی حضور داشتند و تعامل این جریان‌ها با یکدیگر به چه شکل بوده است؟

۲. فرضیه تحقیق

مدعا و فرضیه اصلی مقاله پیش رو در پاسخ به مسأله فوق آن است که شهر قزوین به علت حضور و گردهمایی عالمان فراوان با مشرب‌های گوناگون کلامی و فلسفی و عرفانی، وجود جریان‌های متفاوت و متقابل، به میان آمدن آراء مختلف و چالش برانگیز، تألیف آثار فراوان و اثرگذاری جدی معرفت دینی و خصوصاً انگاره‌های کلامی در عرصه سیاسی و فرهنگی جامعه، از قابلیت برخوردار گشته که می‌توان این شهر را در زمان صفویه به ویژه دوره سلطنت شاه طهماسب، به عنوان یک حوزه علمی، فرهنگی و کلامی مستقل در نظر گرفت و مورد واکاوی قرار داد.^۱ به دیگر سخن، تغییرات و تحولات علمی و چالش‌های کلامی و سیاسی در این شهر در آن برهه زمانی، در حدی مهم و برجسته بوده و بعضاً بی سابقه و منحصر به فرد به نظر

۱. مراد از «حوزه» در تحقیق پیش رو عبارت است از: «هر مرکز علمی که دارای سازمان، سبک و شیوه مستقل در زمینه آموزش، پژوهش و تربیت باشد و از حیث عملکرد نیز نظام سیاست گذاری، قانون گذاری و اجرایی در حیطه‌های یاد شده داشته و مدارس علمی دیگر را جذب کرده و تحت سازمان خود جای دهد و علمای اطراف را به سوی خود بکشاند» (رضوی، ۱۳۹۶: ۳۱).

می‌رسد که نمی‌توان آن را جز در قالب یک حوزه علمی و کلامی متفاوت — که دارای جریان‌های مختلف کلامی بوده — بررسی کرد.

۳. مقومات درونی و بیرونی پیدایش حوزه قزوین

هر حوزه دانشی و کلامی از بسترها، ارکان و مقوماتی برخوردار است که در پرتو آن‌ها قوام و فعلیت می‌یابد. این مقومات، بر دو نوع مقومات بیرونی و مقومات درونی تقسیم می‌شوند.

۳-۱. مقومات بیرونی حوزه قزوین

مقومات بیرونی به آن دسته از عوامل گفته می‌شود که زمینه‌های خارج از چهارچوب یک دانش یا حوزه علمی را پدید می‌آورند؛ زمینه‌هایی که در اثر تلاش و اراده ناموران آن حوزه علمی پدید نیامده، فراتر از فکر و اراده آنان بوده و پیش‌تر تحقق یافته‌اند. این گونه مقومات در شکل‌گیری حوزه قزوین نیز وجود داشت که عبارتند از:

۳-۱-۱. به لحاظ زمانی

شروع قرن دهم هجری با جنبش تاریخی صفویه همراه بود (۹۰۷ ق) و روی کار آمدن این خاندان و فعال شدن بیش از پیش متکلمان امامیه در فلات ایران، باعث ایجاد تحولات بنیادین در سیاست داخلی ایران، کلام شیعه و مباحث سیاسی و حکومتی در جهان اسلام شد. گرایش حکومت صفوی به مذهب شیعه و همچنین فعالیت علمای شیعه و تأثیر آنها بر فضای فکری شهر قزوین، معلول عواملی می‌باشد که پای علما را در ساختار سیاسی حکومت بیش از پیش باز کرد. از یک سو، هنگامی که مبارزات خاندان شیخ صفی‌الدین، رنگ سیاسی به خود گرفت مشخص شد که بعد از این نمی‌توان به صرف رابطه مرید و مرادی، مثنی صوفیانه را — که عموماً به دور از جریان‌ها و تحولات سیاسی بود — در عرصه سیاست و اداره کشور الگو قرار داد؛ زیرا مرام آنها عزلت و گوشه نشینی بود، در حالی که برای حاکمان صفوی تفکر و شرایطی پدید آمده بود تا بتوانند با قدرت سیاسی دنیوی ارتباط برقرار کنند. به منظور تحقق این هدف، اندیشه شیعی که در این خاندان و مریدان علوی آن در آسیای صغیر، و همچنین در نجف و حله و شیراز، زمینه و سابقه‌ای قابل توجه داشت، فرصت بروز و نمود یافت و بسترهای علمی شکل‌گیری حوزه قزوین را فراهم آورد؛ و از سوی دیگر حکومت سیاسی که قدرت را در اختیار داشت، برای مدیریت جامعه مسلمان، نیازمند وجود یک سلسله قوانین برای اداره جامعه بود که این قوانین از منابع فقهی شیعی

قابل اصطیاد بودند (جعفریان، ۱۳۸۸: ۱۹۱).

۲-۳-۱ به لحاظ مکانی

شهر قزوین در حال حاضر در حوزه مرکزی ایران قرار دارد. این شهر از سمت شمال به گیلان و مازندران، از غرب به زنجان و همدان، از جنوب به اراک و از سمت شرق به تهران محدود است. شاه اسماعیل در طول سلطنت خود گه‌گاه‌ها از قزوین دیدار می‌کرد و مدتی را در این شهر به سر می‌برد. در زمان حکومت شاه‌اسماعیل و پس از او شاه‌طهماسب، عثمانی‌ها از ناحیه شمال غرب و ازبکان از ناحیه شرق به طور مکرر به ایران حمله می‌کردند و قتل و غارت ایشان گاهی به شهر تبریز هم می‌رسید. این درگیری‌ها به همراه وجود تنش‌های اجتماعی ناشی از دو دستگی حیدری‌ها و نعمتی‌ها در تبریز موجب شد که شاه‌طهماسب برای انتقال پایتخت از تبریز به قزوین اقدام کند (ورجاوند، ۱۳۷۷، ۱۲۰ - ۱۲۵) و بدین ترتیب زمینه‌ها و مقومات بیرونی برای تأسیس مرکز علمی جدید در این شهر فراهم شود.

۲-۳-۲. مقومات درونی حوزه قزوین

مقومات درونی بیشتر حاصل تلاش‌های دانشمندانی است که مربوط به یک حوزه دانشی خاص هستند، آنان با اندیشه و قلم و کتب و فعالیت‌های علمی، فرهنگی و حتی سیاسی خود، پایه‌های یک دانش یا حوزه علمی را بنا نهاده و با سایر اندیشمندان، حوزه‌ها و مکاتب فکری به داد و ستد علمی و تضارب آراء می‌پردازند؛ این امر در تأسیس مرکز علمی قزوین نیز رخ داد. اموری مانند:

۱-۲-۳. مذهب حاکم بر منطقه قزوین در نیم قرن منتهی به آغاز این حوزه

بعد از فتح قزوین در عصر خلفای سه گانه تا زمان ورود صفویه به قزوین، بیشتر ساکنان این شهر بر مذهب اهل سنت بودند، اما با آغاز حکومت صفویه، مذهب شیعه در قزوین به سرعت رو به گسترش نهاد و «این دار السنّه را به تدریج به دار الشیعه تبدیل کردند... شاه طهماسب با همکاری علما، کار تبلیغاتی منظمی را برای این کار دنبال کرد و وضعیّت مذهبی قزوین را دگرگون کرد» (جعفریان، ۱۳۹۱: ۲۹)، و این امر بستر مناسبی برای تأسیس حوزه علمی در این شهر مهیا کرد.

۲-۲-۳. جریان علمی حاکم بر این نیم قرن (۹۰۰ ق - ۹۵۰)

تا پیش از تبدیل شدن قزوین به پایتخت صفویان و حضور فقها و متکلمانی که بیشتر از کلام امامیه و فقه و روایت متأثر بودند، محافل علمی این شهر عمدتاً از صبغه

فلسفی و کلام متأثر از مبانی و آراء فلسفی — یا همان کلام فلسفی — برخوردار بودند. در نیمه اول حکومت صفوی تا زمان شاه طهماسب، متکلمان شیعی حاضر در قزوین تحت تأثیر روش فلسفی خواجه نصیر طوسی، با شرح و تفسیر جدید، آثار کلامی قدما را احیاء کرده و به دفاع و بسط اصول اعتقادی شیعه در برابر مذهب رقیب یعنی تسنن می‌پرداختند. اما از زمان به قدرت رسیدن شاه طهماسب که از حامیان جدی تشیع فقه‌ای (جعفریان، ۱۳۹۱: ۱۱۹ - ۱۲۱) بود، علم کلام با تأثیرپذیری از مبانی و آموزه‌های فقهی - اصولی و چیرگی روش فقه‌ای و کلامی شیعی بر ساحت آموزش علوم دینی، تا حدودی از روش فلسفی فاصله گرفت و اگرچه از روش عقلی و روایات در تبیین اعتقادات مدد می‌گرفت، اما علاوه بر مباحث ایجابی با دیگر گروه‌های عرفانی، فلسفی و صوفیانه، به لحاظ سلبی نیز مرزبندی خود با این نحله‌ها را حفظ کرد و به یک اردوگاه فکری مبدل گردید.

در این برهه زمانی، فلاسفه متعددی در قزوین به مباحث فلسفی و کلامی اشتغال داشتند. اسامی برخی از این فیلسوف - متکلمان عبارت است از: سید شرف الدین محمود فرزند سیدعلاءالدین بن سید جلال الدین طالقانی قزوینی متوفای حدود سال ۹۱۸ ق؛ میرشرف جهان فرزند میرقاضی نورالهدی قزوینی متوفای ۹۱۵ - ۹۶۲ ق؛ شریف جمال الدین ابراهیم فرزند نورالدین عبیدالله قزوینی متوفای بعد از سال ۹۳۰ ق؛ سید امیر ابی الفتح فرزند امیر مخدوم میرزا محمدعلی قزوینی عربشاهی متوفای سال ۹۷۶ ق (صالحی شهیدی، ۱۳۷۲: ۱۶۹ - ۱۹۲). این علما و جریان کلامی - فلسفی حاضر در قزوین پیش از پایتختی، زمینه مناسبی برای شکل‌گیری یک حوزه نوین در این شهر بود.

۴. آغاز پیدایش حوزه قزوین

آغاز شکل‌گیری حوزه قزوین را باید به عصر بعد از شاه اسماعیل اول نسبت داد و می‌توان ادعا کرد که این امر از سال‌های ۹۳۰ تا ۹۸۴ ق؛ یعنی دوران سلطنت شاه طهماسب، شکل عملیاتی به خود گرفت و با تبدیل این شهر به پایتخت سلطنت صفوی در دوره شاه طهماسب، سیل مهاجرت عالمان و فقیهان شیعی از مراکز مختلف به سوی این شهر جاری شد و بسترهای تشکیل حوزه علمی، کلامی و فرهنگی قزوین را فراهم آورد؛ گرچه در زمان شاه اسماعیل اول کسانی چون شیخ زین الدین علی، سید نعمت الله حلّی و حتی یک بار محقق کرکی به ایران آمده بودند و پیش‌تر طلایه‌های حوزه قزوین پدیدار شده بود، اما آن مهاجرت‌ها کوتاه‌مدت، منقطع و

ناپایدار بودند. بنابراین باید گفت تشکیل و استمرار نهاد روحانیت شیعی و استقرار حوزه قزوین به طور دقیق از دوره طهماسب آغاز می‌گردد، خصوصاً پس از ورود محقق ثانی و سایر علما به ایران و شهر قزوین که فرزندان و خاندان‌های این مهاجران در ایران اقامت گزیدند و مناصب مختلفی همچون شیخ الاسلامی، امامت، قضاوت، صدارت تا وزارت را به دست آوردند. این فرایند مهاجرت و تصدی‌گری در دستگاه حکومت، تا اواخر دوره صفویه تداوم یافت (صفوی، ۱۳۸۳: ۱۰۲؛ مشکوریان، ۱۳۸۹: ۱۰۷ - ۱۳۶).

با شکل‌گیری حوزه علمی جدید و ورود جریان‌های اعتقادی مختلف از دیگر مراکز علمی هم چون نجف، جبل عامل، شیراز، استرآباد و... این شهر به محلّ تجمع متکلمان و طرح آراء کلامی تبدیل شد و برخی از مفاهیم مهم کلامی و فقهی — که از سویه اعتقادی و کلامی نیز برخوردار بودند — برجسته شده، بیشتر مورد بحث و تدقیق قرار گرفته و اثربخشی مضاعفی را در فضای فکری این حوزه ایجاد کرد؛ مفاهیمی همچون امامت، غصب ولایت از سوی خلفا، تولی و تبری، تقیه، کفر خلفا، مجتهد الزمانی، صدارت، موعودگرایی، خراج، نماز جمعه، ولایت فقها، خلیفه الزمان، تبرائیان و غیره که اگرچه پیش‌تر نیز در کتب کلامی و فقهی از آنها یاد شده بود، اما در این برهه زمانی مفاهیم فوق‌مورد بازاندیشی و احیاء قرار گرفته و بر صبغه عملی، سیاسی و فرهنگی آنها افزوده شد. به عنوان نمونه، مسأله ولایت فقها که مسأله‌ای کلامی و فقهی است، اگرچه نه به مثابه تصدی فقها در رأس قدرت سیاسی، اما به عنوان ولی فقیه که نائب امام زمان تصور می‌شود به ویژه در قزوین و در کسوت صدارت و مجتهد الزمانی، و از طریق سلاطین صفوی تحقق عینی و عملی پیدا کرده و به قوی‌ترین شکل اعمال نفوذ کرد (کرکی، ۱۴۰۹، ۱: ۱۴۴).

یکی دیگر از مفاهیم کلامی که در حوزه قزوین برجسته شده و به گفتمان غالب تبدیل شد، مفهوم و فرهنگ موعودگرایی است. در این دوره انتظار ظهور امام مهدی علیه السلام وارد مرحله‌ای شد که نه تنها در کلّ دوره صفوی بی‌نظیر بوده، بلکه در تاریخ ایران اسلامی نیز منحصر به فرد به نظر می‌رسد. از مجموع گزارش‌های تاریخی این دوره برمی‌آید که دولت و مردم در این دوره انتظار داشتند امام دوازدهم شیعیان ظهور کند. این انتظار، انتظاری جدّی و حاکی از وجود باور و اطمینانی قلبی بود و عباراتی مانند «ناصر صاحب الزمان» که در منابع این دوره برای طهماسب به کار رفته، از نشانه‌های اهمیت این مسأله در قزوین می‌باشد (نجفی نژاد، ۱۳۹۶: ۱۲۱ - ۱۴۵).

به هر صورت حضور فعال متکلمان و طرح مباحث کلامی یاد شده، منجر به پیدایش جریان‌های جدید کلامی شدند که در ذیل به معرفی آنها پرداخته می‌شود.

۵. جریان‌های کلامی حاضر در حوزه نوبنیاد قزوین

تعیین و تحدید جریان‌های تشکیل دهنده حوزه قزوین نیازمند مطالعات بیشتری است که متأسفانه تاکنون چندان مورد توجه قرار نگرفته است، لکن با توجه به اطلاعات موجود می‌توان این جریانات را در چهار جریان ذیل خلاصه کرد:

۵-۱. جریان اول: جریان فلسفی - کلامی دشتکی و شاگردان وی

یکی از جریان‌های مهم حوزه قزوین در عهد صفوی به خصوص در زمان شاه طهماسب، جریان خاندان دشتکی به ویژه غیاث الدین منصور دشتکی و شاگردان وی می‌باشد که برخی از ایشان از شیراز به قزوین آمده و در آنجا به بحث و تحقیق طبق مبانی خاص خود پرداختند. این جریان کلامی تحت تاثیر فلسفه مشاء و اشراق بود و سعی می‌کرد در مباحث کلامی از روش فلسفی - کلامی خواجه نصیرالدین طوسی تبعیت کند، اما سابقه اشعری گری که در حوزه شیراز وجود داشت آنان را به شدت تحت تأثیر مبانی کلامی اشاعره قرار داده بود و به همین علت، آنان در عین ابراز محبت به دوازده امام معصوم، علاقه‌ای به برائت از مخالفان اهل بیت نداشتند. شناخت این جریان متوقف بر معرفی ارکان اصلی آن است که عبارتند از:

۵-۱-۱. غیاث الدین منصور حسینی دشتکی شیرازی

صدر جریان مذکور، غیاث الدین منصور فرزند صدرالدین محمد دشتکی شیرازی (صدرالدین کبیر) بود که از سال ۹۳۶ تا ۹۳۸ از سوی شاه طهماسب در قزوین به مقام صدارت - که بالاترین منصب علمی و دینی در آن زمان بود - دست یافت. سپس با نفوذ جریان کلامی متأثر از حله و نجف؛ یعنی جریان فقهی - کلامی در دستگاه حکومت، جایگاهش را از دست داد و شاگردان وی نیز به تدریج در حکومت صفویان و مدرسه قزوین تنزل یافته و به حاشیه رانده شدند، به اندازه‌ای که در اثر برخی اختلافات که میان وی و محقق کرکی پیش آمد و اطرافیان نیز در آتش اختلاف میان آن دو دمیدند، غیاث الدین منصور ناچار به استعفاء از مقام صدارت گردید و قزوین را به مقصد شیراز ترک کرد. با توجه به نگرش فقهی، کلامی و سیاسی شاه طهماسب، می‌شد حدس زد که دربار صفوی و حوزه قزوین پس از پایتخت شدن، نمی‌توانست پذیرای عالمانی باشد که مشرب فلسفی و کلامی متأثر از فلسفه و نیز تشیع ولایتی -

غیر برائتی داشتند.

این جریان، علاوه بر تقابل با جریان فقهی - کلامی کرکی‌ها، با جریان شاگردان دوانی نیز در چالش و تقابل جدی بود و مدرسانی همچون شریف عقیق‌الدین که در قزوین کرسی تدریس فلسفه داشت، معارض فلسفه دشتکی بودند (صالحی شهیدی، ۱۳۸۷: ۱۰۹). هم‌چنین شریف جمال‌الدین ابراهیم، فرزند نورالدین عبیدالله قزوینی صفوی از اکابر عرفا و متکلمان و فلاسفه در قرن دهم هجری (م ۹۳۰ ق) که حکمت و فلسفه را از دوانی اخذ کرد و کرسی تدریس فلسفه را به خود اختصاص داده بود، از معارضان مدرسه فلسفی دشتکی در قزوین بود (آقابزرگ طهرانی، ۱۴۰۸ ق، ۲۳: ۴۸). این تعارض به پیش از تأسیس حوزه قزوین بازمی‌گشت و غیاث‌الدین از دوران جوانی در مقام دفاع از مبانی فلسفی پدر خویش، صدرالدین کبیر و نقد و رد افکار علامه دوانی برمی‌آمده و اساساً دوانی را به عنوان فیلسوف به رسمیت نمی‌شناخته و وی را تنها یک متکلم می‌دانسته که به نحو آشفتگی و غیر سازوار، مبانی کلامی و فلسفی را خلط کرده است. غیاث‌الدین بر این باور بوده که دوانی و استادش قوام‌الدین کربالی که او هم از شاگردان میر سید شریف بوده، نه تنها فیلسوف نبوده‌اند، بلکه برخی ناخالصی‌ها را وارد فلسفه کرده‌اند (کاکایی، ۱۳۸۷: ۹۲-۹۳).

۲-۱-۵. شاگردان دشتکی در حوزه قزوین

غیاث‌الدین شاگردان بسیاری را - بی واسطه یا با واسطه - تربیت کرد که برخی از ایشان پس از تکمیل تحصیلات خود از شیراز به قزوین مهاجرت کرده و در آنجا به درس و بحث و تبیین مبانی کلامی، فلسفی و عرفانی استاد خود - که میراث مدرسه علوم عقلی شیراز بود - پرداختند. برخی از شاگردان غیاث‌الدین در حوزه قزوین عبارتند از: میرزا شرف جهان سیفی قزوینی، مولی کمال‌الدین حسین اردبیلی معروف به الهی، میر ابوالفتح خراسانی قزوینی، شیخ احمد فنایی خلخالی، محمد بن مبارک شاه قزوینی و شاهزاده ابوالفتح ابراهیم میرزا. پاره‌ای از آثار غیاث‌الدین که بیانگر رویکرد فلسفی و عرفانی وی به معارف دینی بوده که حتی بر اندیشه کلامی وی نیز به ویژه در حوزه قزوین اثر گذاشته، به شرح ذیل است: آمال‌الایمان، اثبات الواجب، اخلاق منصوره، الاشارات والتلویحات، اشراق هیاکل النور عن ظلمات شواکل الغرور، تجرید الغواشی و تحریر الحواشی، حاشیه بر آداب المناظره ایچی، حاشیه بر حاشیه دوانی بر تهذیب المنطق دوانی، رساله در صفات الهی، رساله فی النفس والهیولی، لطایف الاشارات، مقامات العارفین، المعاد و غیره (همو، ۱۳۸۷: ۱۰۳ - ۱۰۷).

علم اسلامی
سال سی‌دوم، شماره صد و بیست و نهم

۳-۱-۵. استمرار جریان دشتکی در اواخر حکومت شاه طهماسب و اسماعیل دوم

پدیده مهم دیگری که می‌توان آن را به عنوان استمرار خط فکری دشتکی‌ها در قزوین قلمداد کرد، افکار و اقدامات میر مخدوم شریفی و تعامل او با شاه اسماعیل دوم است. میرمخدوم - آنچنان که در زندگی نامه خودنوشت خویش نگاشته - تحت تأثیر استادش تقی الدین محمد فارسی بوده و تقی الدین نیز از شاگردان غیاث الدین منصور دشتکی و پدرش سید سند محسوب می‌شود. تقی الدین در واقع میراث دار سنت فکری ایشان بود. میرمخدوم از تقی الدین فارسی به عنوان تنها استاد الهیات خویش نام می‌برد. وی که در زمان حکومت شاه طهماسب همراه پدرش به قزوین مهاجرت کرده و پدر او از سوی شاه به وزارت منصوب گشته بود، در طول سلطنت طهماسب روحیات و اعتقادات سنتی خود را پنهان کرده و با تقیه روزگار را سپری می‌کرد تا اینکه با به سلطنت رسیدن شاه اسماعیل دوم - که از تمایلات سنتی گری برخوردار بود - از جایگاه والایی در دربار سلطنت برخوردار گردید. این تقرب به شاه در حدی بود که اسماعیل دوم وزارت خود را به وی واگذار کرد. شاه اسماعیل دوم که به نظام اعتقادی اهل سنت تمایل داشت، به شدت از میر مخدوم متأثر بود، به نحوی که خود میر مخدوم به نقش خویش در سنتی کردن شاه اسماعیل دوم اشاره کرده است (جعفریان، ۱۴۰۰: ۱۳۵).

در همین راستا اسماعیل دوم مخالفت خود با لعن سنیان و گروه‌های تبرّایی را که در زمان پدرش رواج یافته بود، ابراز داشت. در این میان یکی از علمای برجسته که به مخالفت با عقائد و اقدامات شاه اسماعیل دوم و پشتوانه فکری او یعنی میر مخدوم برخاست، سید حسین مجتهد کرکی بود (خوانساری، ۱۳۹۰، ق، ۲: ۳۲۲).

شاه اسماعیل دوم تلاش کرد تا با محدود کردن علمای شیعه و قزلباشان که بر تشیع اصرار می‌ورزیدند، شرایط کشور را تحت کنترل خود در آورد که در نهایت موفق نشد و به قتل رسید.

میرمخدوم پس از مسموم شدن شاه اسماعیل دوم توسط سران قزلباش به علت دشمنی شاه با شیعیان و به تبع آن قتل شاه و آشفته شدن اوضاع، به عثمانی گریخت و در استانبول مورد استقبال قرار گرفت و به مناصب مهمی از جمله نقیب الأشراف دست یافت. وی در آنجا علیه شیعیان به فعالیت پرداخت (جعفریان، ۱۳۹۱: ۷۵)، از جمله اینکه در سال ۹۸۷ کتابی را تحت عنوان نواقض الروافض تألیف کرد و در آن به اعتقادات شیعی و سلطنت صفویان حمله برد. او در این کتاب ضمن تعریف ایمان و

اسلام، به آیات و روایاتی در فضائل صحابه استناد جسته و در ادامه به اثبات حقانیت خلافت خلفا همت گماشت و در خاتمه نیز لعن اهل سنت از سوی شیعیان را — که به ویژه با نگارش کتاب نفحات اللاهوت محقق کرکی و در زمان سلطنت شاه طهماسب قوت و رواج یافته بود— مورد نقد و طعن قرار داد. مخاطب اصلی میرمخدوم در این کتاب که وی را دشمن می‌انگارد و آراء او را سخت مورد هجمه قرار می‌دهد، محقق کرکی است. در مقابل، برخی از علمای شیعه نیز رسائلی را در رد کتاب میرمخدوم نگاشتند، از جمله مصائب النواصب قاضی نورالله شوشتری در سال ۹۹۵ ق، العذاب الواصب علی الجاهد الناصب از ابوعلی حائری، و محقق الباطل از حاج سید محمد حسینی مرعشی جد آیت الله مرعشی (آقابزرگ طهرانی، ۱۴۰۸ ق، ۱۴: ۲۵۸).

گفتمان میرمخدوم شریفی که نماد سیاسی — اجتماعی جریان دشتکی در اواخر عصر طهماسب و زمان شاه اسماعیل دوم بود، با قتل اسماعیل دوم از بین رفت، اما آثار کلامی او در مخالفت و دشمنی با مذهب امامیه و آثاری که دانشمندان امامیه در رد عقائد او نگاشتند، تا سال‌ها در حوزه‌های علمیه مورد بحث بود.

۲-۵. جریان دوم: جریان فقهی - کلامی محقق کرکی و شاگردان وی

جریان مهم دیگری که در حوزه قزوین اثرگذار و تعیین کننده بود، جریانی است که شیخ علی کرکی (محقق کرکی) بنای آن را در شهر قزوین و در تعاملش با حکومت صفوی به ویژه شاه اسماعیل و شاه طهماسب گذاشت. خاندان صفویه وقتی از رویکرد صوفیانه خویش به تدریج به امر سیاست و قدرت روی آوردند، برای اداره کشور نیاز به یک سلسله قوانین داشتند و از آن جهت که مسلمان و شیعه بودند، خود را نیازمند به فقه و فقه‌های شیعی دیدند و به این دلیل که در ایران از جمله مدرسه شیراز فقیهان بلندپایه‌ای وجود نداشتند، چاره کار را در دعوت از علمای عراق جستند؛ چرا که عراق به ویژه کوفه، حلّه، بغداد، کربلا و نجف همواره در طول تاریخ تأمین کننده پشتوانه فکری مذهب تشیع بوده‌اند. علاوه بر عراق، جبل عامل در جنوب لبنان نیز همیشه محل سکونت و فعالیت علمی شیعیان بوده است (جعفریان، ۱۳۸۷: ۱۴۲ - ۱۴۴؛ افندی، ۱۳۹۰، ۳: ۴۴۵). البته انگیزه آنان در این امر، صرفاً دینی نبود، بلکه اهداف سیاسی را نیز در نظر داشتند از جمله تحکیم پایه‌های مشروعیت خود به جهت اقتدار بیشتر در داخل کشور و همچنین مقابله با برخی دشمنان خارجی از جمله ازبک‌ها از یک سو و عثمانی‌ها از سوی دیگر. در همین راستا و به دلیل نیاز مبرم حاکمان صفوی به علما و به طور خاص فقه‌های شیعی، موجی از مهاجرت عالمان و فقیهان برجسته

شیعی از عراق و جبل عامل به سوی ایران به راه افتاد. در رأس این علما و فقها، شیخ علی بن عبدالعال کرکی مشهور به محقق کرکی، شهید ثانی و پدر شیخ بهایی قرار دارد.

این جریان که خود را وارث جریان‌های اعتقادی بغداد، نجف اول و حلّه می‌دانست، در مباحث کلامی از روش عقلی بهره می‌گرفت و اگرچه نقد جدی بر روش کلامی - فلسفی خواجه و ابن میثم بحرانی نداشت، اما بیشتر به دنبال کلام عقل‌گرای غیر فلسفی بود و سعی می‌کرد عقل و نقل را در کنار هم قرار داده و بیشتر بر روی مباحث امامت تمرکز داشتند، به خصوص که در آن زمان فروپاشی خلافت عباسی حکومت‌های اهل سنت را دچار بحران مشروعیت کرده بود و حکومت‌های شیعی هم به شدت نیازمند پیاده سازی الگوی ولایت فقیه در عصر غیبت بودند و همین امر، مباحث امامت را در کانون توجه آن‌ها قرار داده بود و برخلاف متکلمان شیراز - که به مباحث هستی‌شناسی و مبدأشناسی بریده از زمان و مکان می‌پرداختند - ایشان علاقه داشتند در مباحث کاربردی امامت ورود پیدا کنند.

برای شناخت بهتر این جریان، لازم است مبحث با معرفی ارکان آن پی‌گیری شود:

۱-۲-۵. شیخ علی کرکی (محقق کرکی)

محقق کرکی که در جبل عامل متولد شده و در نجف و برخی دیگر از شهرها تحصیل کرده بود، دو بار به ایران آمده است. یکبار طی سال‌های ۹۱۶ تا ۹۱۸ یا ۹۱۹ که پس از فتح هرات توسط شاه اسماعیل به دیدار وی رفت و سپس به مشهد رهسپار شد و مدتی را در آنجا ماند و در همان جا رساله الجعفریه و نفحات اللاهوت را به نگارش در آورد (افندی، ۱۳۹۰، ۳: ۱۷۵). دومین بار نیز در سال ۹۳۶ که شاه طهماسب بغداد را تصرف کرد، به دعوت وی به ایران و قزوین آمده و در آنجا که اردوی معلی بود سکنی گزید (جعفریان، ۱۳۸۴: ۸۵)، اما به جهت تفاوت مشربی که از نظر علمی میان کرکی - به عنوان فقیهی متأثر از مکتب حلّه و نجف - و سایر عالمان قزوین که بیشتر مشرب فلسفی، عرفانی و غیر فقهی داشتند وجود داشت، به زودی میان ایشان اختلاف نظرهای متعددی بروز یافته و حتی به دامنه مسائل سیاسی نیز کشیده شد، به نحوی که شاه طهماسب شخصاً در آنها ورود می‌کرده و - به دلیل اینکه محقق کرکی را نماینده جریان اصیل شیعی می‌شناخت - همواره جانب کرکی را می‌گرفته است. محقق کرکی از آمدن به ایران و از جمله قزوین، چند هدف اصلی

در نظر داشت: استقرار مبانی فکری امامت شیعی در حوزه‌ها، ترویج تشیع و مقابله با عقائد اهل سنت، و تقویت پایه‌های مشروعیت حکومتی که جهت‌گیری شیعی داشت به منظور اجرا شدن احکام شرعی و فقهی در کشور و درآمدن شیعیان از حالت تقیه که چندین قرن بدان گرفتار بودند. سعی و همت محقق کرکی در حوزه قزوین، غلبه جریان تشیع برائتی بر اهل سنت و حتی بر تشیع ولایتی (محبان بدون برائت) بود؛ چرا که از دیدگاه وی، ستیان اهل بدعت بوده (الحسنون، ۱۳۸۱، ۵: ۳۴۰) و بدعت آنان باید با استفاده از دو عنصر علم و قدرت سیاسی برطرف می‌شد.

وی در راستای رسالتی که بر عهده خویش احساس می‌کرد، چندین راهبرد را به ویژه در قزوین به عنوان پایتخت کشور در پیش گرفت:

۱. تبیین مبانی کلامی شیعی با دفاع از ولایت امام علی علیه السلام، با تأکید بر سویه‌های برائتی، نقد مبانی کلامی اهل سنت و بهره‌گیری از قدرت سیاسی در طرد آنها.
۲. مقابله علمی با جریان تصوّف خانقاهی با نگارش رساله المطاعن المجرمیه فی ردّ الصوفیه.
۳. تبیین علمی و تحقّق عینی نظریه ولایت فقها در سطحی گسترده با نگاشتن رساله الجمعة؛ البته نه به عنوان کسی که خود در مسند قدرت سیاسی نشست، بلکه به عنوان ولی فقیهی که با دستگاه حکومت تعامل سازنده داشته و از طریق شاه، از یک سو به مطالبات دینی و مذهبی خود و مردم تحقّق می‌بخشیده، و از سوی دیگر پایه‌های مشروعیت دینی و سیاسی حکومت شیعی را تقویت می‌کرد.
۴. اقامه نماز جمعه با توجه به فضای سیاسی مناسبی که پیش آمده بود.
۵. تبیین عدم جواز تقلید از مجتهد میت و لزوم تقلید از مجتهد زنده.
۶. حلّیت اخذ خراج از مردم توسط حکومت صفوی و صرف آن در راه تقویت دین و مذهب و تقابل با مخالفان.
۷. مقابله با فرهنگ قصه خوانی و معرکه‌گیری‌های دروغین.

برخی از آثار مهم فقهی و کلامی محقق کرکی که حتماً در فضای فکری، دینی و سیاسی حوزه قزوین اثرگذار بوده‌اند به شرح ذیل است: النجمیه، طریق استنباط الأحکام، الجعفریه، الجمعة، قاطعة اللجاج فی حلّ الخراج، العدالة، التقیة، تعیین المخالفین لأمر المؤمنین علیه السلام، نفحات اللاهوت فی لعن الجبت والطاغوت و غیره. در این میان کتاب الجمعة وی از نظر نحوه تعامل فقها با حاکمان و سلاطین از جایگاه والایی برخوردار است؛ به این دلیل که وی در مقدمه دوم و سوم این اثر، با استناد به

روایت مقبوله عمر بن حنظله، فقها را نائب ائمه علیهم‌السلام در عصر غیبت دانسته که باید تمام اموری که امام معصوم در عصر حضور به عهده دارد، فقیه نیز در عصر غیبت همان امور را متصدی شود:

«اتفق أصحابنا على أن الفقيه العدل الإمامي الجامع لشرائط الفتوى، المعبر عنه بالمجتهد في الأحكام الشرعية نائب من قبل أئمة الهدى في حال الغيبة في جميع ما للنيابة فيه مدخل - و ربما استثنى الأصحاب القتل و الحدود مطلقاً - فيجب التحاكم اليه، و الانقياد الى حكمه» (کرکی، ۱۴۰۹ ق، ۱: ۱۴۲).

۲-۲-۵. شاگردان کرکی در حوزه قزوین

محقق ثانی شاگردان فراوانی را در عراق و ایران تربیت کرد و بدین ترتیب، مبانی کلامی و فقهی خود را بسط داد. از جمله شاگردان وی که در قزوین حضور داشته و در آن شهر به فعالیت علمی و سیاسی و فرهنگی اشتغال داشته‌اند، می‌توان از دو پسرش یعنی عبدالعال کرکی و شیخ حسن کرکی، و نیز نوه اش شیخ حسین مجتهد کرکی، و شاگردانش امیر معزالدین اصفهانی و شیخ علی منشار نام برد.

۲-۲-۵. تفاوت‌های روش کلامی غیاث الدین و کرکی

در مقایسه و تطبیق روش دو جریان یاد شده می‌توان گفت: غیاث الدین منصور در درجه اول فیلسوف بوده؛ اگرچه برخی آثار کلامی نیز در میان مؤلفات فراوان وی به چشم می‌خورد؛ همان‌طور که محقق کرکی نیز در درجه اول یک فقیه بوده که در کنار آثار متعدد فقهی که نگاشته، طبعاً از نگرش کلامی مختص به خود نیز برخوردار بوده است. از مقایسه برخی نگاشته‌های کلامی غیاث الدین و کرکی، تا حدودی می‌توان به تفاوت روش کلامی آن دو و اختلاف نظرهای ریشه‌ای میان آن‌ها پی برد که در ادامه به برخی از آنها — که نشانگر دو طرز فکر کلامی متفاوت در مدرسه قزوین است — اشاره می‌شود.

غیاث الدین منصور در رساله ایمان الایمان یا اصول العقائد خود که اساساً یک رساله کلامی است (نورانی، ۱۳۸۶، ۱: ۴۱)، مباحثی را مطرح می‌کند که از تأمل در آنها و مقایسه آن با مقدمه اعتقادی رساله النجمیه محقق کرکی (که درباره نماز است، ولی مقدمه کوتاهی را به پاره‌ای از مباحث کلامی - ضمن پنج اصل توحید، نبوت، امامت، عدل و معاد — اختصاص داده است)، برخی تفاوت‌ها در روش کلامی آن دو عالم بزرگ و برخی دیگر از مسائل، آشکار می‌گردد.

تفاوت اول: کلام فلسفی، و کلام متأثر از فقه و روایات

اولین تفاوتی که در بررسی مقایسه‌ای میان رساله این دو فیلسوف و فقیه برجسته آشکار می‌شود، روش فلسفی غیاث الدین در کلام است که می‌توان آن را کلام فلسفی نامید؛ البته فلسفه‌ای که بیشتر از مکتب اشراق متأثر است، اگرچه از مایه‌های مشائی و عرفانی نیز بهره گرفته است؛ در مقابل کرکی که کلام او به لحاظ روشی بیشتر از مبانی فقهی و روایات، اثر پذیرفته و در بحث‌های خود اساساً متعرض آراء فلاسفه، اثبات یا نقد و رد آنها نمی‌شود، اما غیاث الدین ضمن بیان گسترده آراء فیلسوفان و متکلمان در بحث‌های کلامی به نحو تطبیقی، تقریباً در تمام موارد، جانب فیلسوفان را گرفته و در مقام نقد و رد آراء متکلمان برآمده است (همو، ۱۳۸۶، ۱: ۴۴)، در حالی که محقق کرکی نماینده جریان کلام شیعی و متأثر از روش قدمای متکلمان امامیه بوده، و با اتکاء به شیوه فقهی و اصولی و استفاده از آیات و روایات و ادله عقلی، به نقد جریان دشتکی پرداخته است.

تفاوت دوم: اعتقاد به امامت، شرط یا عدم شرط ایمان

تفاوت دوم، درباره مسأله ایمان و مصداق مؤمن است. محقق کرکی به اقتضای مبنای تساوی ایمان و تشیع که مبنایی مسلم در میان تقریباً همه فقهای شیعه است، امامت به معنای شیعی آن را رکن و مقوم ایمان می‌داند، به نحوی که منکر امامت را اساساً در شمار مؤمنین قلمداد نکرده و مستحق عقاب اخروی می‌داند؛ و می‌نویسد: «يجب على كل مكلف حرّ وعبد، ذكر و انثى، أن يعرف الأصول الخمسة التي هي أركان الإيمان، وهي: التوحيد والعدل والنبوة والإمامة والمعاد، بالدليل لا بالتقليد، ومن جهل شيئاً من ذلك لم ينتظم في سلك المؤمنين، واستحق العقاب الدائم مع الكافرين» (الحسن، ۱۳۸۱، ۴: ۱۹).

اما دشتکی مصداق ایمان را در شش اعتقاد و باور منحصر می‌داند که اعتقاد به امامت در میان آنها به چشم نمی‌خورد؛ به این معنا که ظاهراً منکران امامت از دیدگاه وی، هم مسلمان اند و هم مؤمن، از این رو می‌نویسد: «ويجب التصديق بكل ما جاء به النبيون؛ وهذا حقيقة الإيمان. فالإيمان بنبينا محمد ﷺ هو التصديق بكل ما علم مجيئه به ضرورة من دينه؛ والمشهور عند الجمهور أنه يشتمل عليه ستة إقرار، هي الإيمان بالله وملائكته وكتبه ورسوله واليوم الآخر، والقدر خيره وشره» (نورانی، ۱۳۸۶، ۱: ۴۲ و ۴۳).

باید عنایت داشت که این مسأله به لحاظ کلامی، اختلاف نظر بسیار مهم و بزرگی محسوب می‌شود؛ مخصوصاً در حوزه قزوین که با مهاجرت علمای جبل عامل

و نجف به آن، جریان تشیع برائتی که به تدریج رواج و قوت یافت. گفتنی است تقریباً از دیدگاه مشهور همه فقها و متکلمان شیعه، اهل سنت به دلیل انکار امامت، به لحاظ باطنی، غیر مؤمن محسوب می‌شوند (وحید خراسانی، ۱۴۳۹: ۵۳).

تفاوت سوّم: تشیع ولایتی و تشیع برائتی

تفاوت و اختلاف نظر کلامی سوّمی که می‌توان میان غیاث الدین و محقق کرکی - و طبعاً میان شاگردان آنها در حوزه قزوین - در نظر گرفت آن است که کرکی به تشیع تبرائی قائل بوده، حال آنکه غیاث الدین بیشتر به تشیع تولایی (محبت بدون برائت) باور داشته و ظاهراً در مقام برائت از مخالفان اهل بیت علیهم السلام نبوده یا کمتر بوده است. البته در عین حال به عنوان یک شیعه، ارادت خود به ائمه علیهم‌السلام را به بالاترین شکل نشان می‌دهد. وی در یکی از رساله‌های خود موسوم به مطلع العرفان فی تفسیر العرفان، مصداق آیه: ﴿وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾ * إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا ﴿ را اهل بیت علیهم‌السلام دانسته است، نه خلفای اهل سنت و نه هیچ کس دیگر. وی انفاق کنندگان را به چهار گروه تقسیم می‌کند که ائمه علیهم‌السلام را برترین آنها می‌داند و سپس امامان شیعی را دارای نفوس فاضله و کامله‌ای معرفی کرده است که اقبال به سوی خدا داشته، از ما سوی الله اعراض کرده، به انوار الهی منور بوده و به اسرار الهی احاطه داشته‌اند:

«الإمامية أطبقوا على أن السورة في أهل بيت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم لا سيما هذه الآية... انظر إلى هذه النفوس الفاضلة وتمكنها من ترك الغداء، تلك المدة وأكثر منها... ولا تستبعد عن النفوس الفاضلة الكاملة، المُقبلة على الله تعالى، المعرضة عن سوی الله، المنورة بأنواره، المحيطة أسرارهم بأسراره» (نورانی، ۱۳۸۶، ۱: ۳۲۷ - ۳۲۸).

۳-۵. جریان سوّم: جریان میانه‌گرا

جریان دیگری که در شهر قزوین شاهد شکل‌گیری آن هستیم، جریان علمی، کلامی و فلسفی‌ای است که عمدتاً توسط والد شیخ بهایی، شیخ بهایی و میرداماد پدید آمد. این جریان، در میانه جریان پیروان دشتکی و کرکی قرار گرفته بودند و دو رکن اصلی آن؛ یعنی شیخ بهایی و میرداماد، نزد اساتید هر دو جریان درس خوانده و از هر دو تأثیر پذیرفته بودند.

پدر شیخ بهایی، شیخ عزالدین حسین بن عبدالصمد حارثی همدانی عاملی (۹۸۴ - ۹۱۸ ق) یکی از فقهای برجسته زمان خود و از اهل جبل عامل در جنوب لبنان، تقریباً بعد از گذراندن چهار دهه مطالعه و تدریس در قلمرو عثمانی و فشارهایی که

از سوی آنها بر شیعیان تحمیل می‌شد، همراه با خانواده خود به ایران تحت سیطره صفویان مهاجرت کرد و به واسطه توصیه شیخ علی منشار، شاگرد برجسته محقق کرکی و شیخ الإسلام اصفهان و نیز حمایت شاه طهماسب، به عنوان شیخ الإسلام قزوین منصوب گردید. وی به مدت هفت سال در قزوین عهده دار این منصب بود. شخصیت شیخ حسین حارثی در جهان اسلام به عنوان یک فقیه تراز اول شیعه و شخصی که مناظرات او در شامات در برابر اهل سنت مشهور است، شناخته می‌شد (عاملی، ۱۳۸۶: ۹۸). وی آثار متعددی در فقه و حدیث تالیف کرده است (دوین جی، ۱۳۸۰: ۴۰ — ۶۲) و در قزوین صاحب یکی از مهم ترین کرسی‌های تدریس بوده و شاگردان از نسخه‌های او استنساخ می‌کردند. گزارش میرزا عبدالله افندی در ریاض العماء و حیات الفضلاء نشان دهنده نقش ویژه والد شیخ بهائی و فرزندش در مدارس و حوزه‌های کلامی قزوین و به تبع آن ایران است و اسکندر بیگ منشی نیز در تاریخ عالم آرای عباسی بر این نقش تأکید دارد (منشی، ۱۳۷۷، ۱: ۱۵۵ — ۱۵۶). از این رو می‌توان شخص وی را به همراه پسرش شیخ بهایی و شاگردش میرداماد، یک جریان میانه در قزوین قلمداد کرد. پسر او یعنی شیخ بهایی در زمانی که با پدر وارد قزوین شد، پانزده سال بیشتر نداشت و نوزده سال در دوران سلطنت شاه طهماسب در شهر قزوین می‌زیست (قصری، ۱۳۸۸: ۷۰).

شیخ بهایی پس از آنکه پدر از قزوین رفت، همچنان در قزوین ماند (منشی، ۱۳۷۷، ۱: ۲۴۷). آنچه مهم است کرسی تدریس شیخ بهایی در قزوین است. همچنین غالباً شاه طهماسب وی را به ماندن در قزوین و تدریس علوم مختلف وادار می‌کرد و از همراهی وی با پدرش ممانعت به عمل می‌آورد (میرسلیم، ۱۳۷۵، ۴: ۶۶۲). یکی از مهم ترین آثار اعتقادی و کلامی شیخ بهایی، رساله اعتقادات او است که در آن به تبیین مهمترین باورهای شیعه اثنی عشری پرداخته و بدین سان موجب امتیاز این مذهب از فرقه‌های دیگر — چه در زمینه اصول دین و چه در زمینه فروع دین — گشته است. تأمل در این نکته مهم است که شیخ بهائی در قزوین توجه اصلی خود در علوم دینی را به دانش فقه الحدیث معطوف ساخت و در همین راستا به بیان و شرح متون روایی در کرسی‌های تدریس پرداخت. او نه تنها نهضتی در توجه به احادیث به راه انداخت، بلکه به لحاظ روشی نیز به بازخوانی علم اصول پرداخت و بر لزوم بازگشت به روش شیخ طوسی — با تأکید بر مجموعه قرائن به منظور گذار از روش سندی جریان شهید ثانی — تأکید کرد (رتبانی بیرجندی، ۱۳۹۷: ۷۰). جریان شیخ بهائی و میرداماد را می‌توان یک جریان حکمی مستقل که در روش شناسی و موضوع، به میراث

حدیثی شیعه اهمیت‌تی دوچندان می‌دهند، در حوزه کلامی قزوین دانست که نشو و نمای آن در مدرسه حکمی اصفهان بروز و ظهور دارد.

میرداماد پس از گذراندن دروس مقدماتی به قزوین مهاجرت کرد و پس از تعلیم و تعلم، «مدتی در اردوی معلاً به تدریس اشتغال پیدا کرد، نقوش دقایق طبع نقاد و ذهن وقاد خود را بر صحایف ضمائر علما و فضلا ظاهر گردانید و در شهر سینه ثمان و ثمانین و تسعمائه (۹۸۸ ه.ق) از دارالسلطنه قزوین به قصد زیارت مشهد مقدسه رضویه به دارالمؤمنین کاشان خرامید» (حسینی کاشانی، ۱۳۹۶: ۲۹). همانطور که میرتقی الدین کاشانی (۱۰۱۶ ق) بیان کرده، وی در قزوین به شکوفایی علمی رسید. میرداماد اگرچه جوان بود و از قزوین مهاجرت کرد اما همان سن، زمان پختگی علمی او بود، چه اینکه میر خود در مثنوی مشرق الانوار چنین می‌گوید: بیست بود سال به دور قمر / لیک به دانش ز خرد پیرتر.

دوره‌ای از حیات علمی میرداماد مربوط به مدرسه قزوین است. این دوره ناظر به زمان شکوفایی جریان‌های علمی قزوین و کشاکش‌های کلامی میان شاگردان محقق کرکی و شاگردان غیاث الدین منصور دشتکی است. شیخ عبدالعالی بن علی بن العالی کرکی، پسر محقق کرکی و دایی میرداماد، از جمله اساتید و مشایخ اجازه میر می‌باشند. صورت اجازه شیخ عبدالعالی به میرداماد، نشان از اعتماد خاندان کرکی به او دارد. شیخ عبدالعالی در صورت اجازه خود، به جوانی او اشاره کرده و تأکید دارد گرچه میر بسیار جوان است، اما شأن علمی والای او را نمی‌توان منکر شد (اوجبی، ۱۳۸۲: ۳۷). صدور این اجازات در زمانی که میرداماد در قزوین است، نشان از مقام علمی او در حوزه علمی قزوین می‌باشد. همچنین از جمله اساتید و مشایخ اجازه وی می‌توان به این شخصیت‌ها اشاره کرد: سید ابوالحسن موسوی عاملی، سید نورالدین حسینی موسوی عاملی جبعی (از شاگردان شهید ثانی)، سید علی موسوی عاملی، شیخ عبد علی خادم جابلقی و فخرالدین محمد سَمَکَی (حَرّ عاملی، ۱۳۸۵، ۱: ۵۱). روش میرداماد بر خلاف جریان کرکی و شاگردانش که بیشتر ملهم از اخبار و روایات است، در توحید حکمی و فلسفی است و از همین رو می‌توان وی را نقطه اتصال میان دو جریان کرکی و دشتکی در قزوین دانست. میرداماد با اینکه به لحاظ توحیدی متعلق به یک جریان حکمی است و جریان کرکی یک جریان کلامی و فقهی، اما با این وجود منازعه‌ای میان او و شاگردان کرکی در نگرفت.

نگرش حکمی این جریان، هرگز عرصه را بر فقه و کلام تنگ نمی‌کند. شیخ

بهای و میرداماد بر خلاف جریان دشتکی و شاگردانش، در موضوع امامت تبری بوده و در مواجهه با میراث روایی شیعه و بهره‌گیری از آنها در معرفت‌دینی و مباحث علمی خویش، اهتمام فراوان داشته‌اند؛ به ویژه در مباحث توحیدی که روش سایر فلاسفه در مقام گردآوری صرفاً عقلی و انتزاعی محض است، این دو اندیشمند به اتخاذ روشی که در آن، میان روایات و حکمت بتوان به نحوی متوازن جمع کرد، می‌اندیشیده‌اند.

۴-۵. جریان چهارم: متصوّف

در دوره ماقبل حوزه قزوین، چند جریان صوفیه یعنی سلسله‌های نعمت‌اللهی، ذهبیه، نوربخشیه و نقطویه با همراه کردن خود در حکومت شاه‌اسماعیل و سپس شاه‌طهماسب، به حیات خانقاهی و سیاسی خود ادامه دادند. این همراهی آنان با دستگاه حکومت، تأثیرات قابل توجهی را بر حوزه‌های علمیه و علم کلام بر جای گذاشت. اهمیت این فرقه‌ها در حیات علوم دینی از جمله علم کلام در قرن‌های نهم و دهم هجری، به جهت نقش آنها در گسترش تشیع است. با روی کار آمدن صفویان، اقدامات شاه‌اسماعیل اول در ترویج تشیع آغاز گردید. آنچه که می‌توانست او را در این مسیر یاری کند، استفاده از تمام ظرفیت‌هایی بود که ذیل تفکر شیعی قرار می‌گرفتند. در این مسیر، هر اندیشه مذهبی که از یک سو با تسنن در ایران زاویه داشته و از طرف دیگر، با اندیشه‌های صوفیانه شاه‌اسماعیل و طریقت صفویه قابل جمع بود، از صلاحیت همراهی با اندیشه‌ها و اقدامات شاه‌اسماعیل و شاه‌طهماسب برخوردار می‌گشت (حاجیان پور، ۱۳۹۱: ۲۵ — ۴۶). از جمله این تفکرات همراه با طریقت صفویان، اندیشه‌های عامّ صوفیانه با صبغه شیعی بود. از بین فرقه‌های مذکور، نوربخشیان که شیعه بودند، علاوه بر تلاش خود برای به دست گرفتن قدرت و پس از آن کوشش در جهت گسترش عقاید تشیع، با تربیت بنیان‌گذار سلسله صفوی یعنی شیخ صفی‌الدین اردبیلی، نقش مهمی در تغییر ماهیت مذهبی جامعه ایران داشتند؛ تغییری که در زندگی مردم نفوذ یافت و تشیع را به مذهب غالب ایران در قرن دهم هجری و قرون پس از آن تبدیل کرد. از میان فرق مختلف تصوّف، دو فرقه نوربخشیه و ذهبیه در قزوین از برجستگی و اثربخشی بیشتری برخوردار بودند. از دیدگاه فرقه ذهبیه، یکی از لوازم کمال در سلوک عرفانی، اعتقاد به تشیع می‌باشد. از همین روی، علاقه‌مندان آموزه‌های صوفیه در حیطه حوزه قزوین تحت تأثیر تعالیم شیعه، رسیدن به مراحل بالای عرفان را در گرایش به تشیع جستجو می‌کردند.

در مورد فرقه نوربخشیه که دارای شهرت بیشتری در این دوره هستند، باید گفت مرشدان نوربخشی با مشاهده بالا رفتن قدرت صفویان شیعه مذهب، و نیز از آن رو که آنها خواهان جایگاه در عرصه قدرت و امور مذهبی خود بودند، در گرایش خود به تشیع و آشکار کردن آن سرعت بیشتری به خرج دادند تا هم از حمایت شاهان صفوی برخوردار شوند و هم در نظر عامه مردم مورد قبول واقع گردند. ظهور صفویان و رسمیت یافتن مذهب شیعه در دوران حوزه قزوین، یکی از محرک‌های کنار گذاشته شدن تقیه از سوی نوربخشیان در قزوین شد (نصر، ۱۳۸۸: ۸۷). در این میان تقابل جریان کرکی با جریان متصوفه در قزوین قابل توجه است. محقق ثانی با نگارش رساله المطاعن المجرمیه فی ردّ الصوفیه به نقد برداشت صوفیانه از دین و برخی رفتارهای اجتماعی نامناسب صوفیان پرداخت. از دیگر آثاری که در نقد تصوف نگاشته شد، کتاب عمده المقال فی کفر اهل الضلال از سوی شیخ حسن بن علی کرکی عاملی پسر محقق کرکی بود. به گفته آقا بزرگ تهرانی در الذریعه، این کتاب به نام شاه طهماسب نوشته شده و محقق کرکی در آن صوفیه را منحرف و نجس خوانده است: «عمده المقال فی کفر اهل الضلال؛ یعنی المتصوفة من العامة. للشیخ حسن ابن الشیخ علی المحقق الکرکی حکمی فیہ عن کتاب والده الموسوم المطاعن المجرمیه و تعرض فیہ لتکفیر اهل الخلاف و البدع المتصوفة و تنجیسهم. ألفه باسم الشاه طهماسب فی مشهد خراسان فی ۹۷۲» (آقابزرگ تهرانی، ۱۴۰۸، ۱۵: ۳۴۱).

۶. نمودهای سیاسی و فرهنگی اختلافات کلامی، در حوزه قزوین

بزرگترین نمود سیاسی و فرهنگی اختلافات کلامی میان جریان‌های گوناگون موجود در حوزه قزوین و غلبه جریان کلامی کرکی‌ها به ویژه در این شهر، یک دست کردن جامعه ایران از نظر مذهبی بود. جلوه‌های این یکسان‌سازی دینی و مذهبی را می‌توان در تسنن زدایی از جامعه، از بین بردن روحیه تقیه در میان شیعیان و آزاد شدن ظرفیت‌های تفکر شیعی، و بیرون راندن تصوف خانقاهی از ساختار سیاسی و اجتماعی مشاهده کرد.

متکلمان و فقهایی مانند محقق کرکی و شاگردان او در حوزه قزوین، به دنبال تثبیت تشیع و تبیین احکام الهی در همه ابعاد جامعه و زندگی مردم بودند و با استفاده از موقعیت به وجود آمده بهترین راهکار و گزینه را انتخاب کردند و با فعالیت‌های علمی و فرهنگی منسجم و گسترده توانستند ایران را به کانون تشیع تبدیل سازند. قبل از تکون حوزه قزوین، اثربخشی مناقشات کلامی تنها به عالمان و

نخبگان فرهنگی محدود بود، اما در حوزه قزوین وقتی به طور مثال نماز جمعه — به عنوان یک امر کلامی، فقهی و سیاسی — اهمیت می‌یافت، اثر آن در همه عرصه‌های سیاسی و فرهنگی و اجتماعی پدیدار می‌گشت. در همین راستا می‌توان به نمودهایی مانند رونق بخشیدن به مساجد جامع در شهرها، هجوم مردم به سمت گردهمایی‌های بزرگ دینی و مذهبی همچون عزاداری محرم، ارتباط دو سویه علما با حکومت و مردم، تسری مباحث کلامی و فقهی به همه مدارس، جریان‌ها و همچنین عموم مردم، توجه جدی تر فلاسفه به مسائل فقهی و کلامی، و از بین بردن فرقه‌های صوفیانه که تا آن موقع در گوشه و کنار ایران دارای اسم و رسم بودند، اشاره کرد.

۷. چگونگی تأثیرگذاری حوزه قزوین در جریان‌های کلامی حوزه اصفهان

درباره نقش حوزه قزوین در تاریخ کلام امامیه و آثاری که در جریان‌ات و مدارس کلامی پس از خود بر جای گذاشت، باید این حوزه را از جهت تقرب اندیشه‌های کلامی به عرصه سیاسی و برجسته شدن کلام سیاسی شیعه، تأثر قابل توجه کلام از مبانی فقهی و پرننگ تر شدن مباحث امامت خاصه با رویکرد برائتی، نقطه عطفی در تاریخ کلام شیعی قلمداد کرد. جریان‌های فعال در حوزه قزوین باعث شدند که تراث فلسفی - کلامی شیراز به حوزه اصفهان منتقل شده و یک مکتب فلسفی - عرفانی قوی شکل بگیرد و به واسطه ملاصدرا به اوج خود برسد. تأثیر کلامی جریان محقق کرکی و شاگردان آنها نیز در اصفهان به شکل‌گیری جریان کلامی - فقهی منتهی شد. درباره چگونگی تأثیر حوزه قزوین بر میرداماد و سپس تأثیر میرداماد بر ملاشمسای گیلانی این نکته حائز اهمیت است که این دو تن بالأخص میرداماد صرفاً متأثر از جریان شیراز نبوده‌اند، بلکه از جریان کلامی کرکی‌ها نیز تأثیر پذیرفته بودند. از همین رو، برای اولین بار در تاریخ فلسفه اسلامی، میرداماد در مباحث فلسفی محض خود به آیات و روایات به عنوان دلیل نقلی استناد می‌کند و این چیزی نیست جز تأثیر روش کلامی جریان کرکی بر او که پیش از این سابقه نداشته است. ملاشمسای گیلانی این روش را به مراتب بیشتر از میرداماد در پیش می‌گیرد (اوجبی، ۱۳۸۴: ۱۰۲ - ۱۳۰).

نتیجه‌گیری

قزوین عصر طهماسبی با پیشینه‌ای مذهبی به ویژه پس از تبدیل شدن به پایتخت، به جهت مهاجرت عالمان و اندیشمندان فراوان از اردوگاه‌های مختلف فکری و از داخل و خارج ایران به این شهر، و نیز جای دادن جریان‌های متفاوت و متقابل

کلامی، فلسفی، عرفانی و صوفیانه در خود، همچون جریان کرکی، دشتکی، جریان میانه گرا و در نهایت غلبه جریان کلامی - فقهی کرکی‌ها و آثار قابل توجه کلامی، فلسفی، عرفانی، سیاسی و فرهنگی‌ای که از خود در قزوین بر جای گذاشتند، در این برهه زمانی به یک حوزه علمی اثرگذار تبدیل شد. وجود اساتید نامور حوزوی جهان اسلام، متون و آثار کلامی جدید و تأثیرگذار و بستر تعلیم و تعلم حول این اساتید و آثار، در جغرافیای قزوین عصر طهماسبی به طوری که متمایز از مدرسه شیراز و مدرسه نجف دوّم بوده و در آینده مدرسه کلامی بعد از خود؛ یعنی اصفهان تأثیرگذار است، پژوهشگر را به این امر سوق می‌دهد که حوزه قزوین دارای عناصری ویژه و برجسته در تاریخ کلام امامیه می‌باشد.

در نهایت با وجود همه جریان‌های مختلف از میان تمام جبهه‌های فکری، جریان کلامی - فقهی کرکی‌ها و جریان میانه گرا، بر حوزه قزوین و به تبع آن در جهان اسلام تأثیر بیشتری دارند. تحولات علمی، کلامی و سیاسی‌ای که عمدتاً توسط محقق کرکی و خاندان وی با همکاری سلاطین صفوی در حوزه قزوین پدید آمد، بعضاً در تاریخ کلام امامیه بی سابقه یا کم سابقه بوده و موجبات ارتقاء این شهر در ابعاد گوناگون و ظهور آن در قامت یک حوزه علمی را فراهم آورد. تحولاتی از قبیل پررنگ تر شدن مباحث امامت خاصه با رویکرد برائتی و غلبه تشیع تبرائی بر تشیع تولایی (محبان بدون برائت از مخالفان)، نهضت حدیثی که عرصه را برای اندیشه‌های فلسفی و صوفیانه تنگ می‌کند، تقرب اندیشه‌های کلامی به عرصه سیاسی و برجسته شدن کلام سیاسی شیعه، تأثر قابل توجه کلام از مبانی فقهی - اصولی و حدیثی، همگام سازی جامعه از نظر مذهبی و شعائری و مدیریت کشور و جامعه توسط تعامل با حاکمان و عالمان بر اساس فقه شیعی و آموزه‌های کلامی آن، در همین راستا قابل ارزیابی می‌باشند. بدون تردید در این میان، محقق کرکی و شاگردانش در تبدیل شدن شهر قزوین به یک حوزه علمی، کلامی و فرهنگی، از نقشی محوری و بی بدیل برخوردار بودند.

فهرست منابع

۱. افندی، میرزا عبدالله، ۱۳۹۰، *ریاض العلماء و حیاض الفضلاء*، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۲. اوجبی، علی، ۱۳۸۲، *میرداماد مؤسس حکمت یمانی*، علی اوجبی، تهران، ساحت.
۳. اوجبی، علی، ۱۳۸۴، *شمسای گیلانی و مکتب فلسفی اصفهان، آینه میراث*، شماره ۳، صص ۱۰۲ - ۱۳۰.
۴. آقابزرگ طهرانی، محمدمحسن، ۱۴۰۸ ق، *الذریعة الی تصانیف الشیعه*، قم، اسماعیلیان.
۵. پرویزی، شمس الدین، ۱۳۳۲، *تذکره الاولی*، تبریز، ناشر شمس الدین تبریزی.
۶. جعفریان، رسول، ۱۳۸۴، *کاوش‌های تازه در باب روزگار صفوی*، قم، ادیان.
۷. جعفریان، رسول، ۱۳۸۷، *نقش خاندان کرکی در تأسیس و تداوم دولت صفوی*، تهران، نشر علم.
۸. جعفریان، رسول، ۱۳۸۸، *تاریخ تشیع در قزوین از آغاز تا عصر صفوی*، قزوین، معاونت تحقیقات و پژوهش حوزه علمیه قزوین.
۹. جعفریان، رسول، ۱۳۹۱، *صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۱۰. جعفریان، رسول، ۱۴۰۰، *زندگی نامه خودنوشت میرمخدوم شریفی در سال ۹۸۹ ق، آیین پژوهش*، شماره دوم، صص ۱۲۹ - ۱۴۲.
۱۱. حاجیان‌پور، حمید، ۱۳۹۱، *کارکردهای اجتماعی طریقت نوربخشیه از آغاز تا عصر صفوی، پژوهشنامه تاریخ اجتماعی و اقتصادی*، شماره ۱، صص ۲۵ - ۴۶.
۱۲. حرّ عاملی، محمد بن حسن، ۱۳۸۵ ق، *امل الآمل*، تحقیق: احمد حسینی اشکوری، بیروت، مکتبه الأندلس.
۱۳. الحسنون، محمد، ۱۳۸۱، *حیاه المحقق الکرکی وآثاره*، قم، احتجاج.
۱۴. حسینی کاشانی، تقی‌الدین محمدبن شرف‌الدین علی، ۱۳۹۶، *خلاصه الأشعار*، تهران، میراث مکتوب.
۱۵. خوانساری، محمد باقر، ۱۳۹۰ ق، *روضات الجنات*، قم، اسماعیلیان.
۱۶. دوین جی، استوارت، ۱۳۸۰، *نخستین شیخ الاسلام قزوین*، پایتخت صفویه؛ تحلیلی از رساله العقد الحسینی، آینه پژوهش، شماره ۶۸، صص ۴۰ - ۶۲.
۱۷. ربانی بیرجندی، محمد حسن، ۱۳۹۷، *نهضت حدیثی شیخ بهایی*، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۱۸. رضوی، رسول، ۱۳۹۶، *تاریخ کلام امامیه*، قم، دارالحدیث.

۱۹. رنجبر، محمدعلی و محمدتقی مشکوریان، ۱۳۸۹، مواجهه محقق کرکی با استقرار حاکمیت صفوی در عصر شاه‌اسماعیل اول، *پژوهش‌های تاریخی*، شماره ۴، بهمن، صص ۱۰۷ - ۱۳۶.
۲۰. صالحی شهیدی، عبدالحسین، ۱۳۷۲، مدرسه فلسفی قزوین در عصر صفوی: جنبش‌های فکری و اصولی و اخباری، *فصلنامه حوزه*، شماره ۵۸، صص ۱۶۹ - ۱۹۲.
۲۱. صالحی شهیدی، عبدالحسین، ۱۳۸۷، *مدرسه فلسفی قزوین در عصر صفوی: جنبش‌های فکری و اصولی و اخباری*، قم، موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان.
۲۲. صفوی، شاه طهماسب، ۱۳۸۳، *تذکره شاه طهماسب*، کریم فیضی، قم، مطبوعات دینی.
۲۳. قصری، محمد، ۱۳۸۸، *سیمایی از شیخ بهایی در آینه آثار*، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۲۴. کاکایی، قاسم، ۱۳۸۷، غیاث‌الدین منصور دشتکی و فلسفه عرفان، تهران، مؤسسه تألیف ترجمه و نشر آثار هنری متن.
۲۵. کرکی، علی بن حسین، ۱۴۰۹ ق، *رسائل المحقق الکرکی*، قم، کتابخانه عمومی حضرت آیه الله عظمی مرعشی نجفی.
۲۶. کریمی، محمد رضا، ۱۳۸۶، *طلوع کوکب در شهر حلب: مناظره پدر شیخ بهایی با یکی از علماء اهل سنت*، حسین‌بن‌عبدالصمد عاملی، قم، دلیل ما.
۲۷. مجلسی، محمدباقر، ۱۳۱۵، *بحار الأنوار*، قم، دارالکتب الاسلامیه.
۲۸. منشی، اسکندر بیگ، ۱۳۷۷، *تاریخ عالم آرای عباسی*، تصحیح: محمداسماعیل رضوانی، تهران، دنیای کتاب.
۲۹. میرسلیم، سیدمصطفی، ۱۳۷۵، *دانشنامه جهان اسلام*، تهران، بنیاد دایره المعارف اسلامی.
۳۰. نجفی نژاد، سعید، جدیدی، ناصر، یوسف جمالی، محمد کریم، ۱۳۹۶، بروز و ظهور باورهای شیعی در سیاست مذهبی شاه طهماسب اول صفوی، *دوفصلنامه شیعه پژوهی*، شماره ۱۳، صص ۱۲۱ - ۱۴۵.
۳۱. نصر، سیدحسین، ۱۳۸۸، *فعالیت‌های فکری، فلسفه و کلام در دوره صفوی*، تاریخ ایران: دوره صفویان، پژوهشی از دانشگاه کمبریج، ترجمه: یعقوب آژند، تهران، جامی.
۳۲. نفیسی، سعید، ۱۳۸۹، *احوال و اشعار فارسی شیخ بهائی*، تهران، اقبال.
۳۳. نورانی، عبدالله، ۱۳۸۶، *مصنفات غیاث‌الدین منصور حسینی دشتکی شیرازی*، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۳۴. وحید خراسانی، حسین، ۱۴۳۹ ق، *التکفیر فی ضوء الفقه الشیعی*، قم، دارالمهذب.
۳۵. ورجاوند، پرویز، ۱۳۷۷، *سیمای تاریخ و فرهنگ قزوین: فرهنگ سرزمین قزوین*، نگرشی بر موقعیت، جمعیت، تهران، نشر نی.